نقدی به نونگاران نولیبرال تاریخ معاصر ایران: در برابر حافظه تاریخی یک ملت

پرویز صداقت

تصویر: مصدق و فاطمی

فارغ از بحث‌ها، روایت‌ها و قرائت‌های رسمی سه دهه اخیر درباره دکتر محمد مصدق، آنچه طی قریب به 20سال گذشته در میان ناظران سیاسی – اجتماعی و طیف‌های مختلف روشنفکران در نگاه به نهضت ملی شدن صنعت نفت و دوران زمامداری دکتر مصدق رواج دارد، دو دیدگاه است؛ یکی متعلق به روشنفکران پایبند به دموکراسی‌خواهی و عدالت‌طلبی و دیگری متعلق است به بخشی از روشنفکران مستقر در عرصه نظریه‌سازی و تئوری‌پردازی نولیبرالیسم و آنان که خود را روشنفکران اولترالیبرال می‌خوانند.

فارغ از بحث‌ها، روایت‌ها و قرائت‌های رسمی سه دهه اخیر درباره دکتر محمد مصدق، آنچه طی قریب به ۲۰سال گذشته در میان ناظران سیاسی – اجتماعی و طیف‌های مختلف روشنفکران در نگاه به نهضت ملی شدن صنعت نفت و دوران زمامداری دکتر مصدق رواج دارد، دو دیدگاه است؛ یکی متعلق به روشنفکران پایبند به دموکراسی‌خواهی و عدالت‌طلبی و دیگری متعلق است به بخشی از روشنفکران مستقر در عرصه نظریه‌سازی و تئوری‌پردازی نولیبرالیسم و آنان که خود را روشنفکران اولترالیبرال می‌خوانند. نگاه اول که نگاهی ملی، نزدیک‌تر به آرمان‌های مردم ایران بوده است همواره از قدرتی بیشتر در عرصه عمومی برخوردار بوده اما نگاه دوم در طول دو دهه گذشته برای بدل شدن به یک گفتمان، تلاش بسیار کرده است و جالب آنکه جامعه روشنفکری ایران در برابر آن تقریبا سکوت کرده است. با این توضیح نوشته پرویز صداقت که نقدی است بر روشنفکرانی که با انگیزه‌های نولیبرالی به انتقاد عنصر مقاومت در جریان ملی شدن صنعت نفت می‌پردازند و آن را پوپولیستی می‌خوانند، در معرض مطالعه مخاطبان قرار می‌گیرد. نگارنده مطلب این نقد را نه متوجه شخص خاصی که متوجه جریانی فکری می‌داند که وقتی مصدق را نقد می‌کنند –یعنی وقتی دولت ملی و جریان ملی شدن صنعت نفت را نقد می‌کنند- به هیچ‌رو

ضربه‌های سازوکار غیردموکراتیک قدرت را به آرمان دموکراسی لحاظ نمی‌کنند و چشم‌شان را روی واقعیت‌های تاریخی می‌بندند و مضاف بر آن می‌کوشند تا تاریخ معاصر ایران، خاصه دوران حیات سیاسی مصدق را نونگاری کنند.

سال گذشته در شماره نوروزی یکی از ماهنامه‌ها که قرار شده در آن «کمی تعارف کنار گذاشته و نفت دولتی به نقد کشیده» شود، در گفت‌وگویی مجموعه اتهاماتی در مورد جنبش ملی‌شدن صنعت نفت ایران به رهبری دکتر محمد مصدق‌را مطرح کرده و از این مسیر جریان فکری غالب در میان ایرانیان، اعم از دولت یا مخالفان آن را نقد کرده و کم‌وبیش همه را «به‌تسامح» ناسیونال‌سوسیالیست خوانده و از این زاویه به نقد اقتصادی که در آن منابع نفت در دست دولت است پرداخته شده بود. سخنان مطرح در آن گفت‌وگو البته مانند همیشه یک مضمون اصلی داشت: نقد اقتصاد دولتی و اینکه راه بهروزی ایران از محل بازاری‌کردن اقتصاد و اجتماع می‌گذرد.

در این نوشته قصد نقد تفصیلی تز اقتصاد نفتی در گفته‌های حامیان این تز و روشنفکران نولیبرال را ندارم، در مقابل هسته اصلی گفتمانی را نقد می‌کنم که می‌توان از آن به عنوان گفتمان «روشنفکران هم‌پیمان قدرت» در برابر روشنفکران مدافع مقاومت نام برد.

مقدمه‌ای در مقام نتیجه‌گیری

«من مصدق را نقطه‌عطفی در چند مورد مشخص می‌دانم و بنابراین برای او جایگاه ویژه‌ای قایل هستم. پوپولیسم مصدقی نقطه‌عطف قانون‌شکنی و پشت کردن به نهادهای دموکراسی بود. جریان سیاسی پشتیبان وی را مشوق چماق‌کشی‌ها و بی‌اخلاقی‌های سیاسی می‌دانم و از همه مهم‌تر، مصدق را آغازگر اصلی دولتی کردن نفت در ایران می‌شناسم.» جملات بالا عصاره نظراتی است که در سال‌های اخیر برخی نولیبرال‌ها علیه دکتر محمد مصدق نگاشته‌اند. به نظر می‌رسد اینان، روشنفکر «حرفه‌ای» در مفهومی هستند که ادوارد سعید، صورت‌بندی کرده است. در نزد سعید، روشنفکر حرفه‌ای، بی‌نیاز از بازبینی و وارسی دایمی جهان‌بینی خود، هم‌پیمان قدرت است. او در حقیقت برای نظام قدرت است که نظریه‌پردازی می‌کند. قدرت نیز به نوبه خود این نظریه‌ها را از آن خود می‌کند و از طریق ابزارهای رسانه‌ای آن را می‌پراکند و تعمیم می‌دهد. می‌توان از روشنفکر دگراندیش نام برد که اساسا به مقاومت در برابر قدرت می‌اندیشد، چرا که خود را سخنگو و وجدان بیدار

آنانی که سخنگویی ندارند می‌داند. با توجه به تعریف گرامشی از روشنفکران ارگانیک، می‌بینیم که روشنفکری ارگانیک، صرفا فعالیتی نظری یا دانشگاهی نیست، مشارکت و مداخله مستقیم در عرصه عمومی را نیز دربرمی‌گیرد. پس روشنفکر ارگانیک به‌ناگزیر به حوزه سیاست چرخش می‌کند. اگر غرض دیگر تعبیر جهان نیست، که تغییر جهان است، روشنفکران مورد اشاره نیز شاید در پی تغییر جهان باشند، اما آن‌چنان تغییری که جهان بیشتر مقهور قدرت شود. این قدرت می‌تواند قدرت پدرسالارانه، قدرت طبقاتی، قدرت جنسیتی، قدرت ملی، قدرت فراملی، قدرت نژادی و… باشد. در هر حال، استمرار قدرت و مهار مقاومت و گستره بیشتر بخشیدن به دامنه و عمق قدرت، نیازمند نظریه‌پردازی نیز هست. از این رو، بخشی از روشنفکر حرفه‌ای ما نیز هم‌پیمان قدرت، درگیر بازی سیاست است. بنابراین، سخن کوتاه، با کسانی سروکار داریم که روشنفکر حرفه‌ای در مفهومی هستند که ادوارد سعید صورت‌بندی کرد و روشنفکر ارگانیک در همان مفهومی است که گرامشی تئوریزه کرد. آنان به‌سادگی قادرند به دکتر مصدق و نهضت ملی حمله کنند، تا به سهم خود عوامانه‌ترین ایده‌ها را گسترش داده و جامعه را پذیرای بی‌چون‌وچرای آموزه‌های ایدئولوژی شکست‌خورده جهانی‌سازی و نولیبرالیسم کنند.

تاریخ معاصر ایران: مقاومت تخطئه می‌شود

به عنوان مثال، آنها معتقداند که اقتصاد دولتی علت اصلی مشکلات اجتماعی ـ سیاسی ـ و البته اقتصادی است. در نظر ایشان، طبعا نقطه‌عطف مهم در گسترش اقتصاد دولتی، ملی‌شدن صنعت نفت است؛ چرا که انتقال منابع حاصل از صادرات نفت از شرکت نفت ایران و انگلستان به دولت ایران، مقوم اقتصاد دولتی بوده است. اما آنها تاریخ را وارونه می‌خوانند. مایل نیستم در این جا وارد بحث تاریخی شوم، چرا که برخلاف نولیبرال‌ها مسلح به یک دستگاه ایدئولوژیک که پاسخ همه مسایل تاریخی و اجتماعی را پیشاپیش بدانند نیستم، اما صرفا قرائت نولیبرال‌های وطنی از تاریخ ایران را بازخوانی می‌کنم با تاکید بر اینکه برای بحث درباره تاریخ معاصر ایران کم نیستند افراد صاحب‌صلاحیت که بسیار می‌توانند از تناقض‌ها و نادرستی‌ها و ناراستی‌های این گروه را بازگویند. برای مثال برخی از آنان معتقدند دکتر محمد مصدق هیچ برنامه‌ای برای اداره کشور یا حتی اداره صنعت نفت نداشت. آدمی خودخواه و لجوج بود، دموکرات هم نبود چرا که به مردم متوسل می‌شد، به جای آنکه از طریق مجلس قانون‌گذاری اقدام کند. او می‌خواست قهرمان شود، برای همین در اقدامی

«غیرقانونی» دستخط شاه برای عزل خودش را نپذیرفت تا بگوید دو ابرقدرت او را از قدرت خلع کردند. حاصل این همه، کودتای ۲۸ مرداد بود، بعد هم ساواک و دیکتاتوری شاه. البته رضاشاه و محمدرضاشاه هم مانند مصدق بودند، با این تفاوت که لااقل رضاشاه کار را به کاردان می‌سپرد و مصدق حتی این کار را هم نمی‌کرد. در ضمن، برخلاف آنچه همه می‌گویند این شعبان بی‌مخ، نبود که دارودسته چماق‌دار راه انداخت، این جبهه ملی بود که پیشگام چماق‌داری در ایران به شمار می‌رود.

به اختصار در پاسخ می‌گویم: اولا تمامی مذاکرات نفتی دولت دکتر مصدق با انگلیسی‌ها و آمریکایی به‌تفصیل کافی در کتاب خواب آشفته نفت، نوشته محمدعلی موحد بیان شده است. سقف امتیازاتی که آنها در آن مقطع می‌توانستند به ملت ایران بدهند نیز کم‌وبیش معلوم است. برای سیستم جهانی سرمایه‌داری در سال ۱۹۵۳ امکان‌پذیر نبود که کشوری به‌سادگی منابع نفتی خود را ملی کند و منافع حاصل از آن را در اختیار بگیرد. به یک دلیل روشن: سامان مناسبات اقتصادی آنها با کشورهای پیرامونی صادرکننده انرژی یا تمامی صادرکنندگان موادخام و اولیه از هم می‌پاشید. از سوی دیگر، دنیای زمان جنگ سرد (لااقل تا اواسط دهه ۱۹۸۰) جهانی نبود که امکان استمرار نظام‌های دموکراتیک در کشورهای بحران‌زده جهان‌سومی به‌ویژه کشوری که در منطقه‌ای سوق‌الجیشی قرار گرفته و صادرکننده نفت، یعنی شریان حیاتی اقتصاد جهانی است را فراهم آورد. از همین روست که سرکوب ۲۸ مرداد در تهران، یک استثنا در کارنامه کشورهای غربی نبود بلکه شاید قاعده رفتاری آنها در قبال جنبش‌های دموکراتیک و عدالت‌جویانه در کشورهای درحال‌توسعه طی دست‌کم سه دهه بعد از جنگ به شمار رود. کافی است تنها انواع و اقسام دیکتاتوری‌های نظامی آمریکای لاتین و شرق آسیا را به یاد آوریم.

دوم این که، اگر آگاهی نولیبرال‌های وطنی از تاریخ معاصر ایران به چند عکس از درگیری‌های خیابانی تظاهرکنندگان موافق و مخالف حزب توده و جبهه ملی محدود نبود، لااقل می‌دانستند که پیشینه چماق‌داران ۲۸ مرداد در تاریخ مدرن ایران دست‌کم به هنگام انقلاب مشروطه و آن‌گاه برمی‌گردد که دسته‌جات چماق‌دار و اوباش طرفدار محمدعلی شاه و… به مشروطه‌خواهان حمله می‌کردند. هرکس می‌تواند دریابد که سازمان‌دهی اراذل و فواحشی که از عوامل دولت انگلستان پول گرفته‌اند تا در خیابان نگذارند کسی نفس بکشد، با درگیری هواداران جوان چهار سازمان و حزب سیاسی در جامعه‌ای که تجربه تکثرگرایی

نداشته، فرق دارد. سوم اینکه وقتی مدعی می‌شوند «لااقل رضاشاه کار را به کاردان سپرد، یعنی یک‌بار هم دوره سلطنت او را مرور نکرده‌اند تا بدانند رضاشاه در دهه دوم فعالیتش چه بلایی بر سر همراهانش، همچون تیمورتاش، علی‌اکبر داور و نصرت‌الدوله آورد.» یکی از آنها تندتر از بقیه رفته و در جایی دیگر مدعی شده است «من نمی‌گویم مشکلات ما با مصدق شروع شد؛ پیش از آن هم بود اما مصدق به دلایلی تبدیل به نقطه‌عطف شد. او خواه‌ناخواه به نماد ایدئولوژی ناسیونال‌سوسیالیستی تبدیل شد به‌طوری که همه زندگی سیاسی ایران پس از آن تحت‌الشعاع آن قرار گرفت.» باید به ایشان یادآوری کرد که اصطلاحات سیاسی مدلول‌های خود را دارند با گفتن یک «به‌تسامح» چیزی حل نمی‌شود. ناسیونال سوسیالیسم عنوان حزب هیتلر در آلمان نازی بود که مروج ایدئولوژی نژادپرستانه و فاشیستی بود، همان‌قدر می‌توان مصدق را ناسیونال‌سوسیالیست خواند که روزولت را فاشیست خواند یا کینز را نظریه‌پرداز کمونیسم. (البته، راستی بعید نمی‌دانم غنی‌نژاد چنین دیدگاهی داشته باشد!) در اینجا صرفا به نظر می‌رسد برای تهییج خواننده شاید ناآگاه از تاریخ معاصر ایران و جهان عنوان حزب نازی را به دکتر مصدق می‌بندد؟ منتقدان مصدق چنین ترویج می‌کنند که روی دیگر ملی کردن صنایع، محروم کردن بخش خصوصی از مالکیت و مدیریت است بنابراین تفاوتی میان ملی کردن یا دولتی کردن صنایع وجود ندارد. جبهه ملی همین شعار را به عنوان آرمان اصلی خود برگزید و استدلال کرد که چرا در انگلستان صنایع را ملی کنند و ما در ایران نفت را ملی نکنیم… آقای مصدق و دوستان ایشان در جریان دولتی کردن صنعت نفت ایران ضربه سنگینی به اقتصاد ما زدند که هنوز آثار این ضربه در اقتصاد ما مشهود است. به هر حال، گویا اگر منافع نفت ایران به جیب دولت انگلستان برود و دولت آن کشور بزرگ شود اشکالی ندارد! در پاسخی کوتاه باید قبل از هر چیز گفت به جای حمله به مالکیت دولتی بر نفت باید ببینیم که چرا در «دولت‌های نفتی» شاهد کسب‌وکارهای خانوادگی و قدرقدرتی دولت‌ها هستیم. به عبارت دیگر باید نهادهای دموکراتیک، شفاف و پاسخگو را توسعه دهیم، حقوق شهروندی را تحکیم بخشیم، جامعه‌ای مبتنی بر برخورد یکسان با شهروندان داشته باشیم و… کوچک کردن دولت فساد را از بخش دولتی به بخش خصوصی منتقل می‌کند که نمی‌توان ادعا کرد فسادی کم‌زیان‌تر است اما دموکراتیکسازی فرآیندهای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری موثرترین راهکار برای مقابله با فساد این‌چنینی است. در زمینه نفت ما نیازمند نظام‌های شفاف و پاسخگو هستیم، به مناسبات دموکراتیک در عرصه قدرت نیازمندیم. از این روست که چاره نه در طرح‌های پوپولیستی یا واگذاری مالکیت از بخش دولتی به بخش خصوصی

که در دموکراتیکسازی فضای تصمیم‌گیری و شفافیت است. دموکراسی نیز تابعی است از توسعه اجتماعی، مبارزات مردمی، متغیرهای فرهنگی، اجتماعی، ژئوپلتیک، اقتصادی، رهبران اجتماعی و بسیاری احتمالات دیگر. تقلیل دموکراسی به تابعی از تنها یک متغیر، صرفا نشان از ناآگاهی از دینامیسم تاریخی تحولات اجتماعی و طیف گسترده عوامل موجد دموکراسی و دیکتاتوری در کشورها است. برخی نولیبرال‌های وطنی معتقدند که دکتر مصدق توده‌ها را بسیج می‌کرد تا پشت آنها سنگر بگیرد و اصولا هیچ اعتقادی به قانون نداشت و با وجودی که حقوقدان بود، کم‌تر براساس چارچوب‌های حقوقی گام برمی‌داشت. او با فشار توده‌ها همه چارچوب‌های قانونی را به هم ریخت. بقیه هم نمی‌توانستند حرفی بزنند چون مردم در خیابان بودند. وقتی مجلس با مصدق به مخالفت برخاست، او به میان مردم رفت و گفت: مجلس اینجاست. مجلس یعنی توده‌ها. اینها مصداق واقعی سیاست‌های پوپولیستی است. به آنها اما باید یادآوری کرد که اتفاقا همین واقعه تاریخی نشان می‌دهد برای مصدق دموکراسی یک «بازی سیاسی» نبود، یک «اصل اخلاقی» بود. مصدق عمیقا به لیبرال‌دموکراسی اعتقاد داشت، اما آیا به صرف فرارفتن از دموکراسی نمایندگی، آن‌هم در کشوری که انتخابات پارلمانی‌اش در تمامی سال‌های بعد از مشروطه همواره در فضایی غیرشفاف و پرتقلب صورت می‌گرفت، می‌توان مصدق را به پوپولیسم متهم کرد؟

به هر تقدیر، چنان‌که یادآوری کردم، در اینجا قصد ندارم چندان به داده‌های ناروای تاریخی عده‌ای بپردازم، بلکه هدفم نقد گفتمان این دسته از روشنفکران است.

قرائت نولیبرالی از مقاومت

به این مضمون دقت کنید: دکتر مصدق یکدنده و لجوج بود برای همین زیربار عزل نرفت، پس کودتا شد، بعد هم دیکتاتوری شد، بعد هم ساواک راه افتاد و… این مضمونی است که تقریبا به‌صراحت در مصاحبه‌ها یا در حقیقت مانیفست‌های سیاسی نولیبرال‌های وطنی بیان شده است. آنها به جای محکوم‌کردن سرکوب، مقاومت را محکوم می‌کنند و می‌گویند اگر مقاومت نمی‌کردید، دیکتاتوری به راه نمی‌افتاد و ساواک درست نمی‌شد. گفت‌وگوهای اخیر حامیان نحله فکری طرفدار جهانی سازی، صرفا بازکردن درب جعبه پاندورایی است که تنها و تنها پلشتی در سرتاسر جامعه می‌پراکند، بدون اندکی امید به تغییر وضع موجود. چرا که این مقاومت است که سرچشمه استبداد می‌شود. گفته‌هایی از این دست در یک کلام، ایدئولوژی تسلیم است؛ تسلیم به قدرت، تسلیم به

سرمایه، تسلیم به جهانی‌سازی و… .

اقتصاددانان و روشنفکران نولیبرال دو دهه است بی‌وقفه در تلاش‌اند محل منازعه را مخدوش کنند. برای آنان مهم گسترش بخش خصوصی است بدون در نظر گرفتن ساختار قدرت. حال آنچه که اولویت دارد دگرسانی ساختار قدرت است نه سهم بخش خصوصی در اقتصاد. آیا اهمیتی ندارد که کدام قدرت سیاسی دست به خصوصی‌سازی می‌زند؟ تقلیل دموکراسی به متغیری که تنها و تنها تابع اقتصاد است، ساده‌ترین شکل جزم‌اندیشی است. طبعا و قطعا هرکه گفت‌وگوها. نوشته‌های هواداران این نحله را بخواند صرفا با مجموعه‌ای فحاشی به ملی‌گرایان و عدالت‌طلبان ایرانی از مشروطه تا امروز و نیز تلاش برای نوعی ساده‌سازی افراطی مواجه می‌شود. در مجموع، به نظر می‌رسد این گروه از روشنفکران همزمان، آگاهانه یا ناخودآگاه، از سویی می‌کوشند کل تاریخ معاصر مقاومت در برابر اشکال مختلف سلطه و به طور خاص در برابر سلطه استعماری را نفی کنند و از سوی دیگر به طور متقابل، گفتمان و ایدئولوژی فکری امروز مسلط بر جهان (هرچند متزلزل و پرمخاطره و بدون آینده) یعنی ایدئولوژی جهانی‌سازی، خصوصی‌سازی، آزادسازی اقتصادی، محدود کردن هرچه بیشتر دامنه حقوق دموکراتیک، کالایی‌کردن تمامی مناسبات میان انسان‌ها و… را ترویج می‌کنند. حاصل گفتار آنان همواره در عمل تهیه برنامه کار برای واپس‌گراترین و غیردموکراتیک‌ترین جریان‌های سیاسی یا زمینه‌سازی برای قدرت‌گیری آنان بوده است. از سوی دیگر در این تلاش به نظر می‌رسد نخست نوعی فراموشی جمعی در برابر مداخلات خارجی در تاریخ معاصر ایران را به وجود آورند و به دنبال آن با ترویج راست‌گرایانه‌ترین و ضددموکراتیک‌ترین آموزه‌های اقتصاد نولیبرالی، به مثابه حقیقت‌های مسلم علمی، تصویری باژگونه از حقیقت معضلات اقتصادی – اجتماعی ایران و در پی آن تصویری آرمانی و اتوپیستی از اقتصادهای مبتنی بر عدم مداخله دولت ارایه می‌کنند. روشن است که اینها همه در چارچوب گفتمانی قرار می‌گیرد که درصدد است جهانی‌سازی و اقتصاد نولیبرالی را جبری مقاومت‌ناپذیر، واقعیتی متافیزیکی معرفی کند که نمی‌توان در برابرش مقاومت کرد. از این رو، باید به آن تن سپرد. در پایان، مایلم به نگرانی‌ام اشاره کنم، به نظرم آنچه بیش از هر چیز نگران‌کننده است اظهاراتی از این دست نیست، جزم‌اندیشی و صدور قاطعانه حکم و سفید و سیاه دیدن مسایل مشکل دیرینه جامعه ماست. آنچه نگران‌کننده است سکوت و سکونی است که در برابر چنین گفته‌هایی در جامعه روشنفکری وجود دارد. این سکون در بهترین حالت نشانه انفعال و در بدترین حالت نشانه هژمونی ارعاب‌آور گفتمان روشنفکری رسمی در عرصه عمومی است.

پی‌نوشت:

نقد «اقتصاد نفتی» و مفاهیم مرتبط با آن مانند «دولت رانتیر» و نتایج نادرست برگرفته از آن از جمله اینکه «دموکراسی در اقتصاد نفتی امکان‌پذیر نیست» موضوع مهمی است که البته در فرصتی دیگر دنبال خواهم کرد.

برگرفته از □□□□□□□□□□□ □ □□□□□